

حضور نداشتند و عده‌ای از آنان با علی (ع) بیعت کردند و عده دیگر بیعت نکردند و منتظر تصمیم اکثریت و شورای جامعه مسلمانان شدند و در نتیجه آن انقلابات پیش آمد.

پس از قتل علی (ع) شیعیان او میخواستند خلافت را در اولاد علی که فرزندان پیغمبر (ص) بودند، برقرار دارند لذا هنگامی که علی (ع) در بستر مرگ بود از وی پرسیدند آیا با پسر حسن بیعت کنیم؟ علی (ع) در جواب آنان گفت نه میگویم بکنید و نه میگویم نکنید خودتان بهتر میدانید (۱).

شیعیان با امام حسن (ع) بیعت کردند و امام حسن، با معاویه صلح کرده از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شده در میان امویان برقرار ماند.

بنابر آنچه که گذشت، طریقه انتخاب خلیفه در دوره خلفای راشدین طریقه‌ای بود که تا کنون هم دنیای متمدن امروز نتوانسته است بهتر از آن راهی بیابد، زیرا طریقه مزبور مزایای سلطنت مشروطه و مستبده و حکومت‌های جمهوری را با هم جمع کرده بود.

طریقه مزبور جمهوری بود زیرا از میان مردم قریش بدون توجه بشخص معین انتخاب میشد و در عین حال مشروطه بود چون بدون شرایط لازم و نظر بزرگان قوم انجام نمیکرفت و با این حال حکومت مطلقه هم محسوب میگشت. چون خلیفه، همه نوع اختیارات داشت. و این مسلم است که چنین خلیفه‌ای اگر دارای شرایط چهارگانه (سابقاً ذکر شد) باشد و پرهیزگاری هم بر آن اضافه گردد و با اختیارات تامی حکومت کند طبعاً بهتر از هر فرمانروائی باصلاح امور جامعه موفق میگردد. چنانکه خلفای راشدین هم همانطور بودند. پس از خلفای راشدین، دستگاه سلطنت بمیان آمد و معاویه از دربار ایران و روم چیزهایی اقتباس کرد که از آن جمله: سلطنت ارثی بود. معاویه ابتداء از مردم یم داشت که سلطنت را ارثی نماید چه که میدانست، این اقدام با رویه خلفای راشدین مغایرت دارد، از آنرو با محارم خود در این باب مشورت کرد

۱ - برعکس اظهار جرجی زیدان مطابق اسناد معتبری که از خاصه و عامه روایت شده حضرت امیر فرزند ارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود. مترجم

وهغیره بن شعبه اورا تشجیع نمود، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس از مرگ وی میان بنی هاشم و بنی امیه بر سر خلافت جنگ وجدال روی دهد و بنی امیه از خلافت دست نکشند و کار مملکت اسلام از این اختلاف و تفاق، رو بخرابی گزارد. لذا در صدد بر آمد پسر خود یزید را ولیعهد سازد و از نظر استحکام سلطنت یزید، در زمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تا عکس العمل آنرا در یابد، سایر خلفای اموی نیز با اقتداء کردند فقط عمر بن عبدالعزیز ب فکر آن افتاد که از رفتار خلفای راشدین پیروی کند ولی بواسطه مخالفت کسان خود موفق نگشت و مجدداً همان طریقه معاویه مرسوم گشت.

مأمون عباسی نیز بهمان فکر بود و علی بن موسی بن جعفر صادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد و در این مورد هم عباسیان بر او شوریدند و بیعت مأمون را شکسته با عمویش ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و اگر مأمون اقدام خود را جبران نمیکرد (۱) خلافت از دستش میرفت و خلاصه اینکه باستانی این دو مورد، خلافت در بنی امیه و بنی عباس و فاطمی های مصر و غیره پس از خلفای راشدین ارثی گشت. بیعت و سوگند آن. بیعت پیمانی بود که میان فرمانروا و فرمانبردار بسته میشود و درمی تمام اختیارات زندگی خود را با ولی میداد و تعهد میکرد فرمان او را چه بسود و چه بزیان او باشد بپذیرد و با او در دنیا و بزد، کلمه بیعت مصدر فعل «باع» میباشد و بمعنای فروختن میآید و همانطور که خریدار و فروشنده برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم میگذارند در بیعت هم فرمانروا و فرمانبردار دست در دست هم میگذارند. نخستین بیعت در اسلام بیعت عقبه است که با پیغمبر انجام گرفت و سوگند آن تا مدت زمانی برای بیعت گرفتن میان خلفاء معمول بود و آن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد.

متن سوگند بیعت، گرچه بنا بمقتضیات زمان تغییر میکرده ولی اساس آن همان سوگند بیعت عقبه است که انصار در موقع بیعت با پیغمبر (ص) چنین گفتند:

«ای پیغمبر خدا! تا تو بخانه مادریائی از پیمانی که با تو داشتیم آزاد هستیم ولی

۱ - مقصود از جبران مافات، که جرجی زیدان ذکر کرده همان مسموم شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد. مترجم

همینکه بخانه ما در آمدی تو در پناه ماهستی و همانطور که از جان خود و فرزندان و زنان خود دفاع میکنیم از تو نیز دفاع خواهیم کرد» .

و متن دیگری نیز از سوگند بیعت عقبه در دست است که زنها در محل موسوم به عقبه بآن سوگند با پیغمبر بیعت کردند باینقسم :

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زنا ندهیم ، فرزندان خود را نکشیم ، بکسی بهتان و افتراء نزنیم ، از کارهای نیک سر نیچیم» .

ابو مسلم خراسانی ، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

«باشما بکتاب خدا و سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خشنودی خاندان رسول صلی الله علیه و سلم بیعت میکنیم و اگر این پیمان را بشکنیم ، زن ما مطلقه و بندهای ما آزاد باشند و مجبور باشیم پای پیاده بخانه کعبه برویم ، سوگند میخوریم که پیش از فرمانروایان بمال و خوار بار دست نیازیم» .

معمولا بزرگان قوم به تناسب مقام پیش از دیگران با خلیفه بیعت میکردند .

در زمان عباسیان امرای ارتش و قضاة بغداد قبل از سایرین بیعت می نمودند ، باینقسم که دبیر ارتش (کاتب جیش) پیش میآید و ارتشیان را بنام می خواند و سوگند میداد سپس وزیر یا قائم مقام وزیر جلومیرفت و عمامه بسر خلیفه مینهاد و «برده» بروی میپوشانید و همینکه بیعت تمام میشد القابی بر خلیفه عرضه میشد او یکی از آن القاب را انتخاب میکرد این القاب در اسلام تازگی دارد و تا زمان هرون ساده بود و به کلمات امین و مأمون و رشید تمام میشد اما از زمان معتصم نام خدا بر آن افزوده شد مانند المعتصم بالله و غیره . همینکه مراسم بیعت انجام می یافت ، سواران با لباسهای فاخر بر اسب های را هوار ، میآمدند و خلیفه را سوار کرده ، بدار الخلافه میبردند . در دو طرف داه ، سپاهیان صف می کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد ، نمایندگان پایتخت و ممالک دیگر اسلامی در دار الخلافه یا دارالعامه برای تبریک بحضور خلیفه بار می یافتند .

چنانکه گفته شد ، متن سوگند و طریق انجام بیعت ، در ممالک مختلف اسلامی

تغییر میکرد . اما اساس آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی را بخلیفه می دادند تا از روی کتاب و سنت رفتار کند در آغاز کار بیعت زبانی انجام می گرفت و با کلمات مختصری آغاز گشته پایان میافت اما کم کم بنا به مقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب و ستایش و امثال آن متن بیعت مفصل گشت و تدریجاً از شفاهی به کتبی و آن هم مطالب طولانی و عبارات پر طمطراق تبدیل شد و چنانکه در اواسط قرن هشتم هجری، صورت بیعتی که برای الحاکم بامر الله عباسی در مصر ترتیب دادند چهار صفحه بزرگ میشد.

**بیعت گرفتن برای ولیعهد.** همینکه خلافت در زمان معاویه اثری شد، خلفاء در زمان حیات خود برای فرزندان یا کسان خویش بیعت می گرفتند و مراسم و تشریفات آن بیعت ها مانند مراسم بیعتی بود که برای خلیفه گرفته می شد و در بیشتر موارد، خلفاء قبلاً از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور در صدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی برآمد از بزرگان خانواده نظر خواست و جعفر باین عمل اعتراض کرده آنرا حق خود دانست، منصور، مجلسی از گویندگان و شاعران ترتیب داد و موضوع را مطرح کرد و چون بیشتر شاعران در ستایش مهدی شعر سرودند منصور، مهدی را ترجیح داد.

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیک خلیفه بواسطه صغر سن یا جهت دیگر شایسته ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت و در ضمن با او شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعد از آنکه شایسته شد بخلافت برگزیند. مثلاً یزید بن عبدالملک، برادر خود هشام را ولیعهد کرد و با او شرط نمود که پس از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید او را ولیعهد سازد و چه بسا که خلفاء شرایط بیعت ولیعهد را (پس از مدتی) نظر بپاره ای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم خلیفه یکی از فرزندان خود را ولیعهد مینمود و فرزند دیگر را ولیعهد قرار میداد چنانکه هرون پسرش امین را ولیعهد ساخت و قاسم را ولیعهد امین نمود و اختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواند قاسم را از ولایت عهد خلع کند یا برقرار دارد. پیمان ولایت عهد را خود خلیفه یا منشی مخصوص او مینگاشت و مهر میزد و پدر جزا نواده خلافت هم آنرا مهر کرده بولیعهد و یا نگاهبان ولیعهد میدادند تا

در موقع لزوم بکاربرد و این پیمان معمولاً در جای امنی مانند مسجد یا خزانه و یا کعبه حفظ میشد، چنانکه هرون پیمان ولایت عهد فرزندان خود امین و مأمون و قاسم را در کعبه محفوظ داشت.

سه چیز علامت خلافت شمرده میشد: برده، خاتم، عصا.  
**علائم خلافت**  
 برده - برده روپوشی بود که چندی پیغمبر (ص) آنرا بر میگرد  
 تا اینکه کعب بن زهیر ابی سلمی، شاعر مشهور آن برده را از دوش پیغمبر بر گرفت این  
 شاعر در مکه پیغمبر را هجو میکرد و همینکه اسلام نیرو گرفت، پیوسته فراری بود  
 و پس از فتح مکه برادرش جبیر با چنین نوشت:

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسیاری از مردانی که او را آزار داده و یا هجو  
 کرده بودند کشت و باقیمانده شعرای قریش فرار کردند، اگر در دلت حاجتی داری  
 پرواز کن و خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برس. زیرا او کسی را که با توبه  
 خدمتش برسد نمیکشد.

کعب پس از دریافت این نامه از روی ناچار بمدینه آمد و قصیده ای در مدح  
 پیغمبر (ص) گفت که مطلعش این است:

بانت سعاد قلبی الیوم مبتول      متیم اثر هالم یقدم کبول

پیغمبر (ص) کعب را گرامی داشت و پاره ای از یاران که میخواستند او را بکشند،  
 آنها را منع کرد و بالاتر از همه اینکه برده را از دوش مبارک گرفته بشاعر صلّه داد (۱)  
 این برده نزد کسان کعب باقی ماند و معاویه در موقع خلافت آنرا بچهل هزار درهم  
 (قریب ۱۶۰۰ لیره) خرید و دست بدست از امویان به عباسیان رسید ابوالفداء در تاریخ  
 خود میگوید: که برده از عباسیان به تاتار منتقل شد اما چنانکه گفتیم، برده با سایر  
 متروکات نبوی در سرای کهنه در استامبول میباشد (۲) و شاید ابوالفداء چنین تصور

۱ - مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس سخنگو و دانشمند عالی مقام در این باره چنین گفته است:

بود شاعری لقمه ای پس بزرگ      نه هر خرد این لقمه را خورده است

به بین قوت دست مرد سخن      ز دوش نبی برد را برده است

۲ - در زمان خلافت آل عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفه برای کهنه و زیارت خرقه شریف میرفت که همان

بوده است و البته اکنون چنین مراسمی در ترکیه اجرا نمیشود.      مترجم

کرده که مغولها پس از خرابی بغداد، برده را جزء سایر اموال از کاخ خلیفه به پنا  
برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان آنرا همراه خود به مصر آوردند و سلطان سلیم موقع فتح  
مصر آنرا باستانبول برد.

همینکه پیغمبر (ص)، در صدد نامه نوشتن بشاهنشاه ایران  
خاتم - مهر  
وامپراطور روم بر آمد بحضورتش یاد آور شدند که اگر نامه  
بی مهر باشد ایرانیان آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر (ص) مهری از نقره تهیه فرمود که روی  
آن جمله محمد رسول الله نقش شده بود پس از رحلت پیغمبر (ص)، ابوبکر و پس از  
وی عمر و پس از عمر عثمان آن مهر را در دست داشتند در زمان عثمان، آن خاتم در  
چاه اریس افتاد و پیدا نشد عثمان دستور داد برای اوچنان مهری بسازند و بعد از آن  
نیز خلفای دیگر این رویه را پیروی کردند، و بالا یا پایین نامه را با گل و یا مرکب مهر  
میزدند تا آنکه در زمان معاویه، برای محکم کاری نامه‌ها را تامی‌کردند و سرش را با موم  
مهر میزدند که در آن دست نبرند و موجب این احتیاط کاری آن بود که معاویه به‌عامل  
خود زیاد بن ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت که صد هزار درهم، به‌مربن زبیر بدهد و نامه  
را توسط عمر از سال داشت عمر بن زبیر رقم صد را دو بست کرد و پول را از زیاد گرفت  
و همینکه معاویه از این نیرنگ آگاه شد، مقرر داشت نامه‌ها را تا کرده با موم مهر بزنند  
بلادری میگوید اول کسی که از عرب، دیوان زمام (اداره مهره داری) ترتیب داد، زیاد  
والی عراق بود و او آنرا از ایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چند جور مهر  
داشتند مهر مهرمانه - مهر مربوط به املاک دولتی، مهر مالیات، مهر نامه‌ها و غیره و کسی  
که همه این مهرها را در دست داشت زمامدار خوانده میشد.

دیوان خاتم یا دیوان زمام از زمان معاویه تا واسط عباسی برقرار بود و در  
آنموقع ملغی شد. چون مهرها را بوزیران و امیران و سلاطین و امثال آن تحویل  
میدادند و همینکه هرون میخواست جعفر بن یحیی را بجای برادرش فضل بن یحیی بوزارت  
منسوب نماید به یحیی بن خالد پدر آنان چنین گفت:

«پدر جان میخواهم این خاتم (مهر - انگشتر) را از دست راست بدست چپ بدهم»

و با این کنایه وزارت را بخاتم تعبیر کرد .

در هر حال برای خاتم خلیفه احترامات و تشریفات بسیاری قائل بودند و هر گاه که وزیران خاتم را برای مهر زدن نامه می گرفتند از نظر احترام خلیفه پیا میخواستند و معمولاً موقع مهر کردن نامه موم یا گل یا مرکبی را روی کاغذ می گذاردند و بر آن مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه در بالا و گاه در پایین نامه زده میشد. مهر خلفا، غالباً از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر (ص) و نام خلیفه و امثال آن تشکیل می یافت. خاتم خلفاء را علامت هم میگفتند و اگر نامه ای بدون مهر بود اصلاً اعتبار نداشت.

وقتی که سلطنت از خلافت منسحب شد و فرمانروایانی بنام سلطان پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای خود علامتی ترتیب دادند که آنرا طغراء نامیدند. طغراء خطوط درشت و زیبایی بود که القاب سلطان در آن درج میگشت و بجای اعضای وی در فرمانها و نامه ها بکار میرفت. سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفتر ارسال مراسلات) را دیوان طغراء میخواندند.

گفته میشود که طغراء از نام حسین طغرائی گوینده قصیده مشهور لامیه العجم (۱) وزیر سلطان مسعود سلجوقی اقتباس شده است. ابن وزیر، خط نیکویی داشت و نخستین کسی است که طغراء نوشته است. قتل ابن وزیر در سال ۵۵۱ هجری واقع شد. در شماره ۱۱ الهلال سال دهم از قول لامارتین و گوانین (خاورشناسان فرانسوی) نقل شده که طغرای آل عثمان، تصویر کف دست سلطان مراد میباشد. اما حق آنست که طغرای عثمانی از همان کلمه طغراء اقتباس شده است خلفاء نام خود را معمولاً روی مهر نمی نگاشتند بلکه پاره ای پند و اندرز در آن درج میشد. روی خاتم ابوبکر چنین نوشته بودند:

۱ - دو قصیده اخلاقی بنام لامیه (چون آخر اشعار آن لام است) میان عرب زبانان مشهور میباشد یکی لامیه العرب از شغری زدی که مطلعش چنین میباشد.

اقیموا بنی امی صدور مطیکم فانی الی قوم سوا کم لامیل

و دیگر لامیه العجم از حسین طغرائی با این مطلع - اسالة الرئی صانعی عن العطل - وحلیة الفضل زاننی

لدى العطل. و بتصدیق اهل فن لامیه عجم از لامیه عرب فصیح تر میباشد. مترجم

نعم القادر الله - خدا بهترین تواناست .

خاتم عمر چنین بود : کفی<sup>۱۱</sup> بالموت واعظاً یا عمر ( ای عمر مرگ بهترین و شایسته ترین پند است برای تو ) .

خاتم عثمان چنین بود : ( لتصبرن اولت تمدن ) البته صبر کن و گرنه البته پشیمان میشوی .

خاتم علی ( ع ) چنین بود : ( الملك لله ) پادشاهی خدا را است .

خلفای اموی و عباسی نیز همین روش را ادامه دادند و روی خاتم‌ها مطالب مناسبی مینگاشتند گاه هم میکوشیدند که مضمون خاتم بانام آنان متناسب باشد . مثلاً مأمون که نامش عبدالله بود مهرش را اینطور کنده بودند :

عبدالله يؤمن بالله مخلصاً - بنده خدا بخدا ایمان خالص دارد .

مهر الوائق چنین بود :

الله ثقة الوائق - خدا تکیه گاه و اتق است .

مهر متوکل : علی الله تو کلت - بخدا توکل دارم .

مهر معتمد - اعتمادی علی الله وهو حسبی - تکیه من بخداست و همین مرا بس .

متر و کات پیغمبر ( ص ) که به مخلفات نبوی مشهور است و اکنون ( زمان تألیف

کتاب ۱۹۰۲ میلادی ) در عمارت مشهور به کهنه سرای محفوظ می باشد عبارت است از :

برده - دنداننی از دندانهای پیغمبر ( ص ) ، تار مومی از موهای پیغمبر ( ص ) ،

نعلین پیغمبر ( ص ) ، تکه ای از برچم پیغمبر ( ص ) ، دو کاسه آهنی که از قرار مشهور

ابراهیم خلیل با آن آب زمزم می آشامید ، جبهه ابوحنیفه ، ذرع حضرت یحیی .

معمولاً هر سال در نیمه ماه رمضان اعلی حضرت سلطان با رجال و بزرگان طبق

تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند و این اشیاء متبر که را زیارت میکنند .

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این موقع هر

خلیفه ای که به مسند خلافت جلوس میکند عصای خلافت را بدست او میدهند و برده

و خاتم برایش می آورند .



نشانه‌های (شارات) خلافت هم‌همه چیز است و آن خطبه و سکه و طراز می‌باشد

خطبه - یکی از نشانه‌های مهم خلافت، خطبه‌ایست که در طی آن خلیفه وقت را هنگام نماز روی منبر دعا میکند و در ابتدا رسم چنین بود که خلیفه، خودش امام جماعت میشده و پس از انجام نماز، پیغمبر و یاران او را دعا میکرد و بر آنان درود میفرستاده است و همینکه ممالک بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد، عمال و والیان خلیفه در سایر ممالک پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی که خلیفه عصر را دعا کرد، عبدالله بن عباس، والی حضرت امیر در بصره بود که بر فراز منبر بصره رفته گفت: خدایا علی را یاری کن و پس از آن این رسم معمول شد که دعای به خلیفه یکی از نشانه‌های قدرت و قوت وی محسوب شود. در ایامیکه خلفای بغداد ضعیف شدند، سلاطین و امراء در این رسم خود را شریک کرده اسم خودشان را با اسم خلیفه بالای منبر ذکر میکردند و بعداً چنین شد که فقط نام سلاطین را میبردند و در هر حال تا امروز دعای خلیفه در موقع نماز هر سوم است. (۱)

سکه . دیگر از نشانه‌های خلافت یا سلطنت و پادشاهی، بطور مطلق سکه است



سکه رومی



سکه ایرانی

باین معنی که هر دولتی نام پادشاه و یا خلیفه را روی فلزات، سکه میزند و هیچ دولتی بدون سکه نمی‌ماند.

عرب‌های قبل از اسلام با درهم و دینار ایران و روم معامله میکردند. دینار از طلا و درهم از نقره بود همانطور که فعلاً در مصر لیره (جینه) طلا و ریال نقره است عربها از پول طلا به «مسین» تعبیر میکردند و پول نقره را ورق میخواندند و پولهای مسی را حبه و دانق

۱- اکنون خلیفه‌ای نیست که او را دعا کنند. مترجم

میگفتند. دینار، سکه‌ای بود که روی آن نام و صورت پادشاهی که آنرا سکه زده بود نقش میشد و یک مثقال وزن داشت. درهم را واقعی نیز میگفتند و آن سکه‌ای بود که یک درهم نقره داشت یک دینار، ده درهم بود و گاه هم بهای آن از ده درهم تا سیزده و پانزده درهم میرسید. یک دینار مساوی با ده فرانک و یک درهم برابر یک فرانک است و در واقع، یک درهم نقره تقریباً با چهار غروش مصری برابر میشود (۱).

مؤلف احکام السلطانیه میگوید: درهم ایرانی سه وزن داشت. یکی بیست قیراط (قیراط مثقالی) که آنرا درهم بغلی میگفتند. دیگر دوازده قیراطی و دیگری قیراطی. پاره‌ای مؤلفین نوشته‌اند که درهم‌های ایرانی شش مثقالی و پنج مثقالی بوده، اولی راسمیری سنگین و دومی را سمری سبک میخواندند.

عربهای پیش از اسلام دو نوع دینار داشتند: دینار هرقلی رومی و دینار کسروی ایرانی. همین قسم درهم آنان ایرانی و رومی بوده، اما بیشتر معاملات عربها با دینار رومی و درهم ایرانی انجام میشد. از آنرو دینار رومی نزد آنان گرامی‌تر شمرده میشد و آنرا مرغوب‌تر از دینار فارسی میدانستند. تا آنجا که زیبایی و درخشندگی دینار رومی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

اساساً دینار یک کلمه لاتینی است و مساوی با یک سکه نقره‌ای بوده که ده آس قیمت داشته و آس نام درهم رومی است. دینار از کلمه Deni (ده) میآید وزن دینار رومی هفت اوقیه نقره یا یک صدم پوند (رطل - لیبر) بوده، باین قسم که از صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند و ایرانیان دینار و درهم را از رومیها اقتباس کردند.

پول در ممالک اسلامی. چنانکه گفتیم عربها با پول ایرانی و رومی معامله میکردند و همینکه دولت اسلامی تأسیس و توسعه یافت بفراتر افتادند که از خود تمدنی



سکه خالد



سکه معاویه

ایجاد کنند و از آنجمله سکه زدن پول بود و در ابتداء پول‌هایی سکه زدند که میان رومیان و ایرانیان مشترك بود. خالد بن ولید در سال ۱۵ هجرت در طبریه دیناری سکه زد که عیناً مثل دینار رومی دارای صلیب و تاج و چوگان بود. فقط روی دو طرف سکه بحروف یونانی کلمه خالد و (Bon) نقش بود و بعقیده دکتر مولر مورخ آلمانی که تصویر مزبور از او نقل شده کلمه Bon مخفف ابوسلیمان، کنیه خالد میباشد.

سکه دیگری نیز موجود است که زمان معاویه، بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی آن نقش است و این تصویر نیز، از دکتر مولر نقل شده است.

دیمری میگوید که رأس البغل سکه ای برای عمر زد که شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که روی تخت نشسته است و وزیر تخت پادشاه، این عبارت فارسی نگاشته شده بود: (نوش خور)

جودت پاشا میگوید: سکه‌هایی را دیده‌ام که در زمان خلفای راشدین بامر والیان و حکام اسلامی زده شده و قدیمی‌ترین آن را در سال ۲۸ هجری در قصبه هر تک (مازندران، سکه زده اند و دورادور آن سکه نوشته اند بسم الله ربی - وهم چنین سکه دیگری را با همین اوصاف دیده بوده که تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکه سوم را که جودت پادشاه خود دیده در سال ۶۱ هجری در یزد ضرب کرده اند و بخط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله، بن زبیر، امیر المؤمنین.

ولی در هر حال، این سکه‌ها در ممالک اسلامی رسمیت نداشت، و معاملات معمولی با دینار و درهم رومی و ایرانی انجام می یافت، تا آنکه عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ هجری) در صدر برآمد طراز رومی را عربی تبدیل کند. (تفصیل آن بیاید) امپراتور روم که این را شنید، بسیار بر آشفت و عبدالملک را تهدید کرد که اگر چنان کند او نیز فرمان می‌دهد روی دینارهای رومی ناسزا به حضرت پیغمبر سکه زنند. عبدالملک از این تهدید، بهراس افتاد و از بزرگان اسلام چاره خواست: یکی از آنان گفت: از حضرت امام محمد باقر (امام ششم شیعیان) چاره بخواهد و اگر چه این پیشنهاد، بر عبدالملک گران آمد، که از رقیب هاشمی خود استمداد کند، اما خواه و ناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت کرد و بعامل خود در مدینه چنین نگاشت:

« محمد بن علی بن العسین را با کمال احترام بدمشق روانه کن صد هزار درهم برای خرج سفر و سیصد هزار درهم برای مخارج خانوادگی او پرداز و وسایل راحتی او و همسفرانش را فراهم کن . » همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملک موضوع را عرضه داشت حضرت فرمودند « اهمیت ندارد ... همین الان استادان ماهر را بخواه و دستور بده سکه های درهم و دینار تهیه کنند و روی آن کلمه توحید و نام رسول صلی الله علیه و سلم را نقش نمایند و در اطراف آن نام شهری که در آن سکه زده اند با تاریخ سال بنکارند و برای تهیه سکه های درهم از سه نوع ، حاضر سازد که ده تایی آن ده مثقالی و ده تایی آن شش مثقالی و ده تایی آن پنج مثقالی باشد ، بقسمی که مجموع آن بیست و یک مثقال بشود و آنرا به قسمت تقسیم کنند که هر قسمتی هفت مثقال شود . سپس قالب هایی از شیشه بسازند و درهم ها را ده مثقالی و دینار ها را هفت مثقالی بسازند . »

عبدالملک دستور را اجراء کرد و بعمال خود فرمان داد که بجای درهم و دینار

رومی و ایرانی درهم و دینار اسلامی رایج سازند و هر کس تخلف کند باید اعدام شود . در ضمن درهم و دینار رومی و ایرانی را جمع آوری کنند و بسکه های اسلامی مبدل سازند . »



سکه عبدالملک مروان

این روایت دمیری است . اما ابن اثیر این رأی را بخالد بن یزید بن معاویه نسبت میدهد و مورخان دیگر بدیگران منسوب میسازند ، بهر حال دیناری های عبدالملک را دینار دمشقی میگویند عبدالملک بعامل خود در عراق فرمان داد درهم هایی بوزن ۱۵ قیراط ، از قیراط های نقره سکه بزنند و سایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه هایی ضرب کرده و رایج ساختند .

روی يك طرف ، سکه های اموی (چه درهم و چه دینار) لا اله الا الله وحده لا شریک له و اطراف آن بسم الله بانام شهری که در آن سکه ضرب شده و تاریخ سال نقش بود در طرف دیگر در وسط الله احد ، الله الصمد لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفو احد ، نوشته میشود . و در اطراف آن چنین مینگاشتند :

« محمد رسول الله ، ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون »

(محمد بن) پیغمبر خدا است او را برای راهنمایی و آئین درستی و راستی فرستاد تا بر همه آئین‌ها پیروز آید اگر چه مشرکان آنرا نخواهند .

از آن موقع که سکه‌های اسلامی رایج شد ، درهم و دینار رومی و ایرانی در ممالک اسلامی از اعتبار افتاد .

بهترین سکه‌های اموی سکه هبیری بوده که عمر بن هبیره آنرا ضرب کرد ، و دیگری سکه‌های خالدی ، منسوب بخالد بن عبدالله بجلی و یوسفی منسوب به یوسف بن عمر که هر سه از عمال اموی در عراق بودند و بقدری این سکه‌ها عالی بود که منصور خلیفه عباسی دستور داد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند .

پول‌های رایج ممالک اسلام ، تاریخ مفصلی دارد که ذکر آن در اینجا بی‌مورد است ولی در کتاب مصر الحدیث خود (مصر تازه) بیشتر پولهای رایج ممالک اسلامی را نگاشته‌ایم و نام کسانی که آنرا سکه زده‌اند ، ذکر نموده‌ایم و اینک بطور اختصار می‌گوئیم که سکه‌های اسلامی در پایتخت‌های اسلامی و در شهرهای مهم شام و عراق و اندلس و خراسان و هند و غیره ضرب میشد و بمقتضیات زمان و مکان و سلاطین و امراء حجم و شکل آن تغییر می‌یافت .

در ابتداء سکه‌ها با حروف کوفی نقش میشد سپس در زمان العزیز محمد بن

صلاح‌الدین ایوبی پادشاه مصر بسال ۶۲۱ هجری بخط نسخ

عادی تبدیل شد .



سکه العزیز بالله

ظاهراً تا اوایل قرن دوم هجری نام شهر راری سکه

نمی‌نگاشتند و فقط تاریخ سال (سنه) را می‌گذاشتند، آنگاه

کلمه (سنه) به (عام) تغییر یافت و غالباً چنین مینوشتند : شهر سنه (از ماه‌های سال

فلان) و یا شهر عام ( از ماه‌های سال فلان ) در زمان سلطنت (خلافت) فلان .

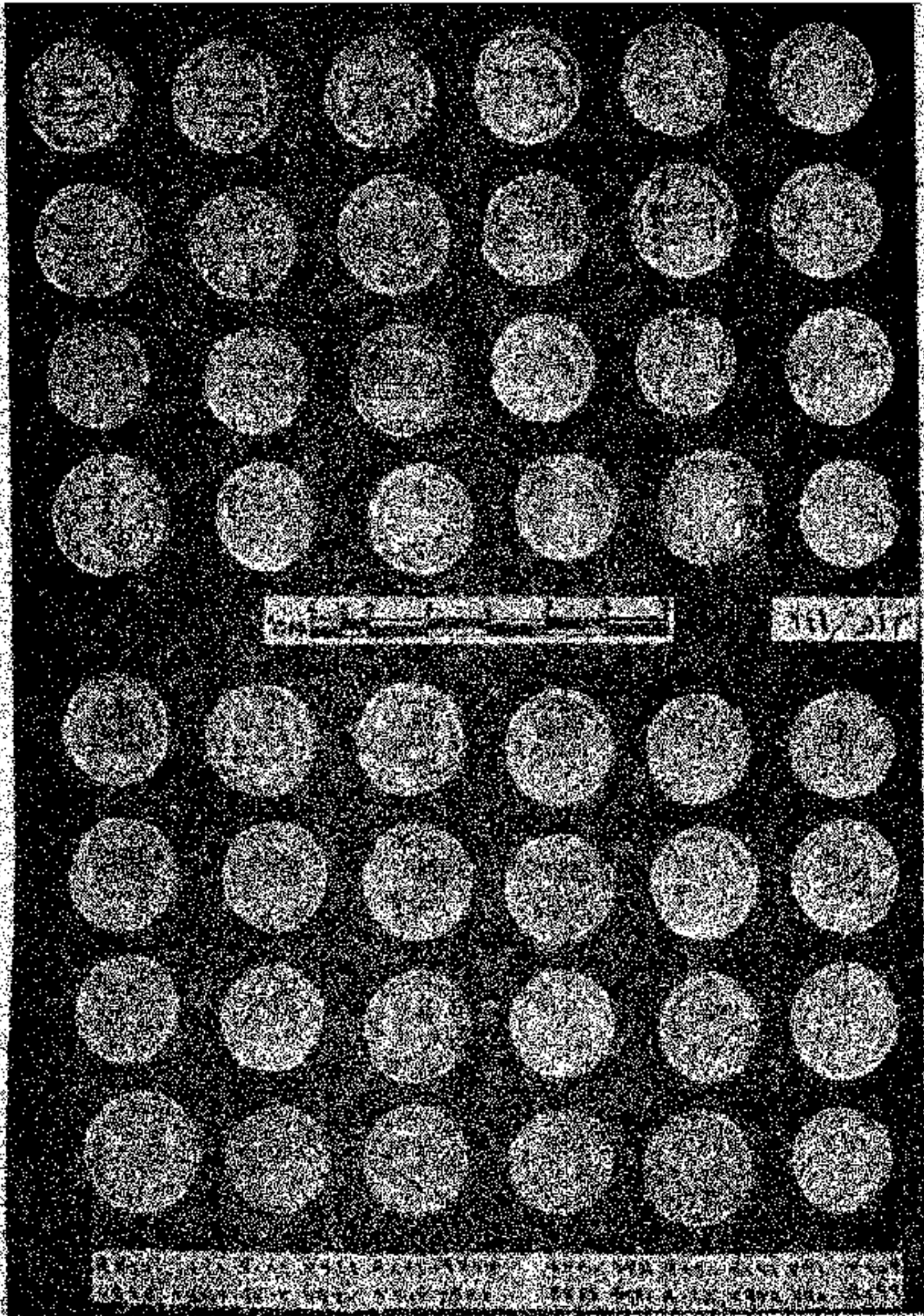
تاریخ ضرب سکه ، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد ؛ سپس

تاریخ را با رقم نگاشتند قدیمی‌ترین سکه‌ای که با تاریخ ارقام بدست آمده متعلق بسال

۶۱۴ هجری میباشد .

ضرابخانه . در آن ایام هم مثل حالا هر دولتی ضرابخانه‌ای داشت و دولتهای

اسلامی در غالب شهرهای مهم مانند بغداد - دمشق - مصر - قرطبه - قاهره و غیره



ع - مسکوکات عباسیه

ضراب خانه‌هایی دایر کرده بودند و از بابت ضرب سکه مالیات مهمی دریافت می‌داشتند و آنرا بهای هیزم و مزد سکه زدن می‌گفتند. معمولاً مالیات صد درهم يك درهم بود و گاه بیشتر یا کمتر دریافت می‌داشتند.

اگر چه میزان در آمد ضرابخانه‌های اسلامی بطور کامل معین نیست ولی در هر صورت در آمد مزبور کم نبوده است، مثلاً در کتاب نفع الطیب (تاریخ اندلس) مذکور است که در قرن چهارم هجری در زمان بنی مروان در آمد سالانه ضرابخانه اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد و هر دیناری هفده درهم صرف می‌گشت.

حال اگر مطابق حساب بالا، مالیات ضرابخانه را صد يك بگیریم تنها در اندلس که یکی از ممالک اسلامی بود سالی بیست میلیون دینار سکه می‌زده اند و این مبلغ مساوی با ده میلیون لیره میشود، در صورتیکه دولت بریتانیا در حال حاضر (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) که به منتهای عظمت و قدرت رسیده سالی پنج میلیون لیره سکه می‌زند (۱) و اگر مبلغ بیست میلیون دینار در ضرابخانه‌های اندلس سکه می‌خورده، البته در بغداد پایتخت عباسیان و قاهره پایتخت فاطمیان و سایر شهرهای بزرگ اسلامی نیز مبالغی پول ضرب میشده و مجموع پولهایی که سالانه در سراسر ممالک اسلامی سکه می‌خورده، از ده تا میلیون دینار افزون میشده است که طبعاً از تمدن عظیم و با قدرتی حکایت داشته است. این را نیز بگوئیم که گاه میشد دولتی در اسلام پدید می‌آمد و مدتی بدون تأسیس ضرابخانه با پول دولتهای دیگر معامله می‌کرده و بعداً سکه می‌زده است و بعضی اوقات، در پایتخت پول سایر شهرستانها و پول خود پایتخت بمصرف میرسیده است و در هر حال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهایی که در ممالک اسلامی سکه می‌خورده فعلاً مقدور نیست. عمل سکه زدن در آن اوقات، خیلی بدوی و عادی انجام میگرفت، باینقسم که روی تیکه آهن، عبارات مطلوب را وارونه حک میکردند، سپس طلا و نقره را بمدار معین (دینار - درهم) تقسیم مینمودند و آهن را روی آن گذارده با چکش میکوفتند تا نقش سکه بر طلا و نقره معکوس شود، نام آن تیکه آهن بزبان

۱- جرجی زیدان، فراموش کرده که در ممالک بریتانیا و سایر ممالک تمدن دنیا بیشتر معاملات، احواله و بیاسکناس انجام می‌یابد و به پولهای فلزی چندان احتیاج نیست. مترجم

عربی سکه بوده سپس نقشی را که از سکه روی پول میافتاد، بنام سکه خواندند و بعد از مدتی عمل ضرب سکه طلا و نقره و نظارت در انجام آن عمل و شرایط و لوازم آنرا نیز سکه گفتند و این عنوان برای آن عمل علم شد در ضرابخانه های اسلامی کارمندان و کارگران متعدد مشغول بودند که از آن جمله مأمورین وزن، مأمورین سنجش عیار، مأمورین ضرب و امثال آنان بشمار میآمدند.

طراز یا علامت رسمی. یکی از نشانه های دیگر خلافت طراز بود که قبل از اسلام نیز در ایران و روم معمول میشد، باینقسم که امپراتوران و شاهنشاهان روی لباسهای ابریشمی و حریر و پشمی مستخدمین دولتی نام پادشاه و یا علامت مخصوص آن دولت را می نگاشتند. یعنی تار و پود منسوجی را با رشته های طلا و یا نقره های رنگین (غیر از رنگ پارچه) بهم بافته و روی لباس مستخدمین میگذاردند تا معین شود که پوشنده لباس، مستخدم کدام دولت و پادشاه میباشد، چنانکه امروزه هم این رسم در میان ممالک متمدن معمول است و کارمندان لشکری و کشوری هر دولتی بوسیله تاج، ستاره، شمشیر، تکه باند و امثال آن بخوبی شناخته میشوند به علاوه درجات و مقام آنان نیز بدان وسیله مشخص میگردد.

در ایران و روم، غالباً این علامات (طراز) را با تصویر پادشاه و یا تصویرهای دیگر تعیین میکردند و همینکه خلفای اسلام بر تخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم برآمدند ب فکر افتادند که موضوع طراز را نیز از آنان تقلید کنند. اما چون نگاشتن تصویر مطابق پاره ای از احادیث نبوی حرام بود، لذا بجای تصویر نام خود و یا بعضی کلمات دیگر را که دلالت بر دعا و یا فال نیک داشت بجای تصویر روی پارچه ها نگاشتند و آنرا طراز اسلامی نامیدند.

نخستین خلیفه ای که طراز اسلامی را معمول داشت، عبدالملک بن مروان اموی بود، چه که خلفای راشدین با سادگی آمدند و رفتند اما خلفای اموی که با رومیان و ایرانیان آمیزش داشتند بسیاری از رسوم درباری آنها را اقتباس کردند، که از آن جمله یکی هم طراز بود و با آن پرده ها و لباسها و ظرفها و امثال آنرا زینت میدادند. اتفاقاً مسلمانان طراز را تا مدتی با همان خطوط رومی استعمال میکردند و بیشتر طرازاها بخصوص قرطاس (یک نوع کاغذ الوان پر نقش و نگار مصری که با آن ظرفها و لباسها



را تزیین میکردند) در مصر ساخته میشد و چون غالب مردم مصر، در آن اوقات بدین مسیح باقی مانده بودند طرازها را بخط رومی و با این عبارت مینگاشتند) بنام پدر و پسر و روح القدس) و این جریان همچنان دوام داشت تا آنکه روزی در مجلس عبدالملك قطعه قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش رسید که معنی کلمات روی قرطاس را بداند و همینکه ترجمه عربی آنرا دانست، بسیار بر آشفت که چگونه مسلمانان ندانسته با آن شعار مسیحی دعساز گشته اند لذا فوری نامه‌ای به برادر خود عبدالعزیز بن مروان والی مصر نگاشت که بکلیه طرازنکاران دستور بدهد بجای طراز رومی مسیحی بزبان عربی (لا اله الا هو) بنکارند.

عبدالعزیز آن دستور را اجراء کرد و قرطاس های سایر ممالک نیز بهمان ترتیب بکار افتاد ولی در اصل و ماهیت آن تغییری داده نشد.

عبدالملك پس از معمول داشتن طراز اسلامی بتمام ممالک تابعه خود دستور داد، که طرازهای رومی را باطل کنند و بجای آن طراز اسلامی بکار برند و متخلفین را با زندانهای طولانی و تازیانه‌های دردناک کیفر دهند.

بزودی قرطاس‌های اسلامی بروم رفت و امپراتور روم از ترجمه آن آگاه گشت بی اندازه در خشم شد و نامه‌ای بدین مضمون نگاشته با هدیه‌های فراروان، نزد عبدالملك فرستاد و اینک متن نامه:

«کارگاه های قرطاس سازی مصر و سایر شهرها و ممالک تاکنون با طراز رومی نگاشته میشده و خلفای پیشین بآن اعتراضی نداشتند اگر آنها خطا نکرده‌اند، پس تو خطا کرده‌ای و اگر تو خطا نکرده‌ای، پس آنها خطا کرده‌اند. حال اختیار باتواست، که هر يك از این دو راه را برگزینی».

فرستاده امپراتور، با هدیه‌ها و نامه نزد عبدالملك آمد، و از وی درخواست کرد که اجازه دهد طرازها بحال سابق برگردد، عبدالملك هدیه‌های امپراتور روم را برگردانیده گفت: نامه جواب ندارد و خواهش امپراتور پذیرفته نمیشود امپراتور مجدداً نامه نگاشته و هدیه‌های بیشتری فرستاد اما خلیفه از رأی خود برنگشت و هدیه‌ها را پس فرستاده نامه‌ها را بی جواب میگذاشت. امپراتور روم که این را دید،

خلیفه را بموضوع سکه‌های رومی و نگاشتن ناسزا بر روی آن سکه‌ها تهدید کرد و چنانکه گفته شد، خلیفه اموی بجای سکه‌های رومی سکه‌های اسلامی را ضرب کرده رایج ساخت .

ظاهراً پس از معمول شدن قرطاس‌های اسلامی خلفا بفکر طرازافتادند و نام ولقب خود را روی لباس سپاهیان و کارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های رسمی خلافت قرار دادند بقسمی که تا آن علامت‌های رسمی روی لباس مستخدمین و پرچمها باقی بود ، قدرت و حکومت خلیفه وقت رسمیت داشت و برانداختن آن علامت ، نشانه زوال حکومت خلیفه ، یا نشانه خروج بر خلیفه بود . چنانکه مأمون پس از اطلاع بر نقض عهد برادرش امین دستور داد طراز خلافت وی را از پرچمها و لباسهای رسمی (در خراسان) براندازند .

خلفاء ، ادارات مفصلی برای تهیه طراز تأسیس کرده بودند که آنرا « طرازخانه » و مدیر آن را « صاحب طراز » میگفتند صاحب طراز حقوق کارگران طرازخانه را می پرداخت و در بهایف و تهیه طراز و جزئیات کار آن نظارت میکرد و در زمان امویان و عباسیان طراز خانه به منتهای عظمت و شکوه رسید و صاحبان طراز (مدیران کارخانه طراز سازی) از میان مأمورین مقرب و دوستاناران مخصوص خلیفه انتخاب میشدند. خلفای فاطمی مصر - خلفای اندلس - پادشاهان ممالک اسلامی ایران و غیره که معاصر خلفای اسلام بودند طرازخانه های مفصل و با شکوهی برای خود ترتیب داده بودند .

خلفای فاطمی برای تهیه لباسهای رسمی و خلعت‌هایی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه بر طرازخانه جامه‌خانه‌ای تشکیل داده بودند که آنرا دارکسوه میخواندند بهای لباسهایی که از جامه‌خانه خارج میشد ، بسالی ششصد هزار دینار میرسید ، خلفای فاطمی معمولاً لباسهای حریر و عمامه زربفت با طراز طلاکاری بکارمندان خویش خلعت میدادند و تنها بهای عمامه مزبور پانصد دینار میشد گذشته از خلعت‌های عادی خلفای فاطمی ، سالی دو بار لباس (زمستانی) بملازمان و خدمتگزاران درباری خود میدادند و این ملبوسات از عمامه شروع میشد و بزیر جامه منتهی میگشت

و بطوریکه مورخین نوشته‌اند: در سال ۵۱۶ هجری ۱۴۳۰۵ تیکه لباس از جامه‌خانه قاهره بیرون آمد. مقریزی فصل جداگانه‌ای راجع بلباس‌های جامه‌خانه و انواع آن نگاشته است تا دولت‌های اسلامی قدرت و عظمت داشته‌اند، طرازخانه با وضع مجلل و باشکوهی اداره میشد و همینکه ممالک اسلامی رو بانهطاط گذارد، طرازخانه از رونق افتاد و بیشتر آن مؤسسات تعطیل شد، اما تشریفات معموله طراز برجا ماند، منتهی بجای اینکه طراز در طرازخانه تهیه کنند، بکارخانه‌های بافندگی عمومی دستور میدادند، نام و نشان سلطان یا امیر را با ابریشم و یا زر و سیم روی پارچه نقش کنند و این همان است که با اسم پارچه مزرکش (از کلمه فارسی زر) خوانده میشد چنانکه سلاطین (ممالیک) مصر نیز این رسم را داشتند و امنای دولت عثمانی نیز رسم طغراه و نوادهای مزرکش افسران و سایر کارمندان رسمی و علامت‌های دولتی دیگر را در کارخانه‌های عمومی تهیه میکنند.

و اما هلال دولت عثمانی تا آنجا که ما میدانیم ارتباطی با طراز خلفاء ندارد



چون خلفای سابق اسلام علامتی بشکل هلال و پامانند آن نداشتند، فقط پرچمهای رسمی آنان رنگهای مخصوصی داشت که تفصیل آن خواهد آمد و ظاهراً نام و لقب خلیفه همانطور که روی سکه‌ها نقش میشده، روی پرچم و اسلحه نیز نگاشته می شده است.

پارچه‌ای که نام سلطان روی آن بافته شده است

چنانکه ابن خلکان در شرح حال العزیز بالله خلیفه فاطمی میگوید که کشور روی وسعت یافت و شهرهای حمص، حماة، شیزر، حلب بتصرف او در آمد و مقلدین مسیب فرماندار موصل بنام العزیز خطبه خواند و اسمش را روی سکه و پرچم‌ها (بنود) نگاشت.

و نیز ابوالفداء، راجع بامتیلائی بجکم بر بغداد میگوید، که وی بخدمت ابن رابیع رسید و خود را بوی منصوب ساخت، تا حدیکه روی پرچم خویش (رایقی) نگاشت از آن رو میتوان گفت، که در اوایل اسلام فقط روی پرچم خلفا نام مینگاشتند و سپس هرا میر و صاحب قدرتی مثل خلیفه پرچم‌نگاری مخصوصی پیدا کرد.

و علاوه بر پرچم و بیرق منبر و تخت و صندلی و حتی موسیقی نیز از نشانه‌های رسمی خلیفه شناخته میشد و بزودی تفصیل آن خواهد آمد.

## استانداری یا ولایت

استانداری پیش از اسلام بر کشورهای تابعه بود. این نوع فرمانروایی از دیر زمانی معمول بوده است. هنگامی که مسلمانان شام را گشودند آن کشور یکی از استانهای روم بود و باستان شرقی نامیده میشد و از یازده شهرستان (اقلیم) تشکیل مییافت و هر شهرستان چند شهر و یک مرکز (قصبه) داشت. اینک نام استان شام و تقسیمات آن :

نام حاکم نشین آن	شماره شهرهای آن	نام شهرستان
انطاکیه	۹	۱ - سوریه اول
حماة	۷	۲ - سوریه دوم
مونبوگ	۱۳	۳ - سوریه سوم
صور	۱۲	۴ - فنیقیه اول یا دربیانی
دمشق	۱۳	۵ - دوم یا لبنانی
بصری	۱۴	۶ - عربیه : حوران
دیاربکر	۱۳	۷ - جزیره یا بین النهرین
اورفا	۱۲	۸ - اسروانا
قیساریه	۹	۹ - فلسطین اول
بیساریه		۱۰ - دوم
پترای سنگی		۱۱ - سوم

هر شهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته که غالباً آنرا بطریق میگفتند و البته

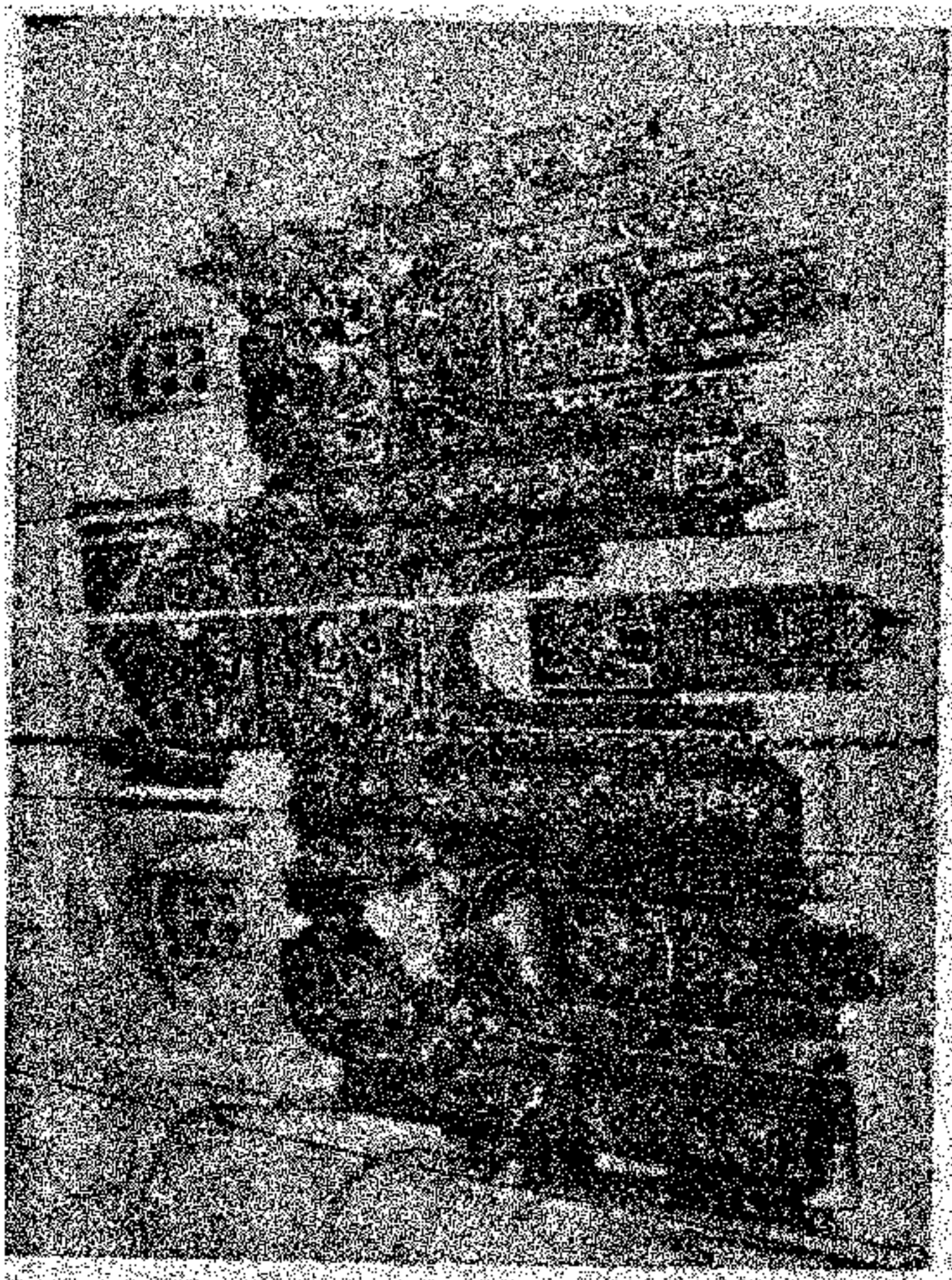
بطریق غیر از پاتری آرک (رئیس روحانی) است چون بطریق یا (پتربیک) عنوان دسته‌ای از اشراف روم بوده که از موقع تأسیس شهر (روم) دارای نفوذ و قدرت بوده اند و همینکه کشور روم، بدو قسمت تقسیم شد این دسته از اشراف تقریباً بیکاره شدند و بعد از آنکه رومی‌ها در آفریقا و شرق مستعمره‌هایی یافتند این اشراف قدیمی را که دارای شأن و شوکت خانوادگی بودند، برای حکومت‌های مستعمرات بشام و مصر و اطراف فرستادند. استاندار شام برای هر شهرستانی یک فرماندار تعیین میکرد که با سپاهیان در سنگرها میزیستند، ولی استاندار کل شامات در انطاکیه میزیست و اختیار عزل و نصب فرمانداران با وی بوده و این قسم مالیات تمام شامات را از استاندار جمع میکرد و از آن عایدات، بکارمندان لشکری و کشوری قلمرو خود حقوق میداد. مصر نیز مانند شام استاندار کل داشت که در اسکندریه اقامت میکرد و برای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد.

استان عراق و ممالک فارس (ایران) نیز دارای همین تقسیمات بود. منتهی استاندار عراق و فارس که در نزدیکی پایتخت میزیست اختیارش بالنسبه محدود میماند. استانداری در اسلام، مسلمانان که بکشور گشائی برخاستند، معمولاً فرماندهان سپاه را استانداران تعیین میکردند و بچنگ میفرستادند که اگر آن کشور را گشودند، استاندار آنجا باشند. و از زمان حضرت رسول (ص) این رسم معمول بود چنانکه در سال هشتم هجری حضرت رسول (ص) ابازید انصاری و عمرو عاص را بانامه‌ای برای دعوت و تبلیغ اسلام مأمور نموده فرمودند:

«بروید و مردم را براه راست و خدای یگانه و پیغمبر (ص) بر حق دعوت کنید و هر کجا دعوت شمارا پذیرفتند عمرو عاص، فرمانروای آنجا باشد و ابازید ب مردم آنجا احکام دین بیاموزد و پیشوای نماز باشد» و همینطور هم شد. در زمان خلافت ابوبکر نیز مرسوم بود که هر کس را برای فتح قسمتی از شام میفرستادند و پرچم بدست او میدادند فرمانروائی آن قسمت را نیز پیشاپیش با او واگذار میکردند که اگر آن ناحیه را گشود، فرمانروای آن محل باشد، باینقسم که در آغاز کار ابوبکر، سه دسته سپاهی روانه شام ساخت، اول بسرکردگی عمرو عاص مأمور فتح فلسطین از راه ایله.

دوم: بسرکردگی یزید بن ابی سفیان مأمور فتح دمشق از راه تبوک.

سوم : بسرکردگی شرحبیل بن حسنہ مأمور اردن از راه تبوك .  
 درعین حال، فرمانداری نواحی مزبور نیز بآنان واگذار شد و ابوبکر بآنها گفت:  
 هر جامی را که گشودید فرماندار آنجا خواهید بود .



اما عمر استانداری تمام شامات را (مانند زمان رومیان) بابوعبیده جراح داد که  
 در زمان صلح و جنگ فرمانروای کل باشد و اختیار عزل و نصب حکام جزه نیز در دست

ابوعبیده بود با این فرق که استاندار کل رومی در انطاکیه میزیست و استاندار کل مسلمانان در دمشق ماند. چه که بدستور عمر، مسلمانان نیابستی درجائی اقامت کنند که میان آنها و مدینه آب یادریا باشد.

در ابتدای کار فرمانداران و استانداران اسلامی همان فرماندهان سپاه بودند و با سپاهیان خویش در اطراف شهرها بعنوان پادگان میزیستند و چنانکه گفته شد، سپاهیان اسلام مطابق دستور خلیفه از آب نمیگذشتند و در نقاطی میماندند که بصرای عربستان از راه خشکی متصل میشد. مسلمانان در شامات چهار لشکر داشتند که در دمشق و حمص واردن و فلسطین اقامت میکردند و از آنرو آن شهرستانها بنام اجناد (لشکرگاه) خوانده میشد. اما سپاهیان اسلامی عراق در بصره و کوفه اقامت میکردند و سپاهیان مصر در فسطاط و اطراف اسکندریه میزیستند کلیه این سپاهیان در اطراف شهرها میماندند و از سکونت در ده ها و شهرها احتراز میکردند و با مردم بومی آمیزش نداشتند چون عمر بسختی آنها را منع کرده بود که بشهرها آمده ها نروند و با مردم زراعت نپردازند از آنرو همینکه بهار میرسید سپاهیان، چار پایان خود را با ما مورین زیر دست و چند سر کرده بچراگاه های نزدیک روانه میساختند زیرا به پرورش و فر به ساختن چار پایان اهمیت بسیار میدادند، از آنجمله عمر و عاص، سپاهیان خود در مصر میگفت:

«بدانید که من اسبان را مانند سواران رژه میبینم و اگر سواری اسبش لاغر و خودش (بدون جهت) فر به شده باشد از حقوق و رتبه اش میکاهم».

هر سال هنگام بهار عمر و عاص سپاهیان خود در مصر اجازه میداد در ده ها و اطراف شهرها بچرای اسبان و گردش پردازند اما با مردم آن نواحی آمیزش نکنند. در آن هنگام بیشتر دهاتیان مصر قبطی و رومی بودند و سپاهیان مسلمان که غالباً در اطراف سمنود - منوف - اهناس - طحا در حرکت میآمدند با مردم آن نقاط معاشرت نمیکردند، چه که اکثریت با نامسلمانان بود و اگر اختلافی روی میداد، قبطیان و رومیان بمسلمانان صدعه میزدند و آرام ساختن شورشیان دهاتی کار آسانی نبود و باین جهات همیشه مسلمانها و دهاتیان بومی دور دور میزیستند و حتی تا قرن دوم هجری در ده های مصر مسجد وجود نداشت. تا آنکه در سال ۲۱۶ هجری، مأمون خلیفه عباسی بآن

وضع خاتمه داد و اسلام را در ده‌های مصر منتشر ساخت.  
 وضع اندلس نیز چنین بود که مسلمانان پس از فتح آن کشور، در سال ۹۲ هجری  
 متعرض امور اداری و سیاسی و دینی مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهی کل قوا و فرمان-  
 روائی عمومی را برای خود حفظ کردند و باستثنای شام و عراق که در زمان امویان  
 و عباسیان نزدیک پایتخت اسلام قرار داشت، اوضاع کلیه ممالک تابعه اسلام همینطور  
 بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور می‌پرداخته و از مداخله در اوضاع اجتماعی  
 مردم خودداری می‌کردند.

در زمان خلفای راشدین، استانداران همان فرماندهان قوا بودند و بیشتر از هر  
 چیز مراقبت داشتند که مالیات جمع‌آوری شود و مسلمانان نماز جماعت را بپا دارند  
 و چنانکه سابق گفته شد امور داخلی مصر و شام و عراق، پس از فتح اسلام تا اواسط  
 امویان قبل از اسلام اداره میشد و تدریجاً از اواخر دوره خلفای راشدین امور اداری  
 این کشورها از دست کارمندان بومی بکارمندان عرب منتقل گشت، تا آنکه در زمان  
 عبدالملک بن مروان، کلیه ادارات و دفاتر ممالک اسلامی بدست مسلمانها (اعراب)  
 افتاد و سلطنت اسلامی در تمام شئون اجتماعی مستقر گشت و از آن موقع فرمانروائی  
 ممالک (استانداری‌ها) بنا بمقتضیات زمان و مکان تغییر یافت. اما بطور کلی دو نوع  
 استانداری (فرمانروائی یا امارت) معمول بود که یکی را امارت عامه و دیگری را  
 امارت خاصه می‌خواندند.

وامارات عامه نیز بر دو قسم بود که یکی را استکفاء و دیگری را امارت استیلا

می‌گفتند.

امارت استکفاء چنان بود که خلیفه مردی را شایسته همه  
 کار میدید و او را با اختیارات تام و تمام بفرمانروائی میگماشت  
 و این اختیارات تام عبارت بود از :

امارت استکفاء  
 چه بود ؟

۱- اداره آرتش از نظر مالی و جنگی ( مگر اینکه خلیفه حقوق آنان را تعیین  
 کرده بود). ۲- تعیین قضاة و فرمانداران. ۳- نظارت در دخل و خرج و تعیین مأمورین  
 لازم. ۴- حمایت از دین اسلام و دفاع از ناموس مسلمانان. ۵- اجرای احکام شرع



(حدود). ۶- پیشوائی در نماز. ۷- سرپرستی حجاج. و اگر آنکشور با دشمن هم‌مرز بود فرمانروای کل، علاوه بر این هفت مأموریت باید با دشمن بجنگد و غنائم جنگی را جمع آوری کرده، پنج یک را بمستحقان بدهد. (تفصیل این موضوع در قسمت آرتش و دارائی خواهد آمد) بیشتر ممالک اسلامی که (مانند شام در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان و خراسان در هر دو دوره) از مرکز خلافت دور بودند بهمین ترتیب اداره می‌شدند.

مشهورترین این استانداران (امیران) در زمان امویان در عراق عبارتند از: زیاد بن ابیه، پسرش عیدالله بن زیاد، بشر بن مروان، حجاج بن یوسف، یزید بن مهلب، مسلمة بن عبدالملک، عمر بن هیرة، خالد بن عبدالله قسری، یوسف بن عمر تقفی، عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عمر بن هیرة. اینان را امیر عراقین (بصره و کوفه) نیز میخواندند و اختیارات آنها نامحدود بوده، مثل پادشاهان مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند. فرمانداران را عزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان لشگری و کشوری میدادند اصلاحات عمرانی (مانند ساختن پل و بنا کردن ترعه) انجام میدادند و بقیه درآمد را بشام برای خلیفه میفرستادند.

در مصر نیز چنین استاندارانی میفرستادند که نامی‌ترین آنها عمرو عاص میباشد و چه بسا که عامل (استاندار) مصر از سایر هم‌رتبه‌های خود مستقل‌تر بود. چنانکه معاویه بعد از استفاده از تدبیر عمرو عاص در شکست دادن علی (ع) اختیارات و استقلال زیادتری بعمرو عاص داده او را امیر مصر کرد و همین قسم زیاد بن ابیه را با اختیارات فوق‌العاده بخراسان و مغیره بن شعبه را با همان وضع بکوفه مأمور کرد تا بدانوسیله این مردان کاردان با تدبیر تطمیع بشوند و برای معاویه خوش خدمتی کنند.

عباسیان هم این رویه را ادامه دادند، هتھی استان عراق را که نزدیک بغداد بود برای خود نگاهداشتند و استانداران (صاحب اختیار) کل را باستانهای دوردست مانند شام، مصر، خراسان و ممالک ترک و ماوراءالنهر فرستادند.

در زمان هرون الرشید خاندان برامکه نفوذ کلی یافتند، باینقسم که هرون